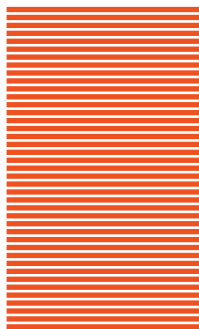




# شارحان پریشانی

گفت و گو با دکتر مهرداد قیومی بیدهندی

پیرامون آثار انتقادی نسبت به معماری مدرن



در حالی که محیط‌های علمی و دانشگاهی معماری و شهرسازی، مشحون از آثار ترجمه‌ای و تالیفی با رویکردهای پوزیتیویستی و کمی است، دکتر مهرداد قیومی بیدهندی، استادیار دانشگاه شهید بهشتی، به دور از فضای عمل زده و کارایی محور موجود به ترجمه‌ی آثاری در این حوزه پرداخته است که نویسندگان آن با رویکردی انتقادی نسبت به معماری و شهرسازی معاصر، به شرح بحران‌های ناشی از این نگاه پرداخته‌اند؛ بحران‌هایی که دکتر قیومی منشأ آن‌ها را پریشانی ناشی از جزءنگری می‌داند. «پویه‌شناسی صور معماری» رودلف آرنه‌ایم، «معماری و راز جاودانگی: راه بی‌زمان ساختن» کریستوفر الکساندر، «معنادر معماری غرب» کریستیان نوربرگ-شولتس (برنده‌ی جایزه‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در ترجمه‌ی هنر، سال ۱۳۸۷)، و «معماری، اختیار یا سرنوشت» لئون کریبر از جمله آثار شاخصی است که ایشان به ترجمه‌ی آن‌ها مبادرت کرده‌اند. آثاری که محور پرسش‌های مکتوب ما از ایشان است.

دو نگاه

مشکل مشترک در همه‌ی حیطه‌های زندگی انسان در روزگار ما پریشانی است. این پریشانی از جزءنگری برمی‌خیزد. جزءنگری در حقیقت شرک است. جزءنگری انسان را از کل واحد جهان غافل می‌کند و او را دچار تفرقه می‌کند. تفرقه در ذهن و دل آدمی را پریشان‌خاطر می‌کند و جسم و جان او را می‌آزارد. انسان پریشان‌خاطر معماری پریشان و نامنسجم پدید می‌آورد

سخن دیگر، حتی اگر فرض کنیم که گروهی از معماران باید اهل نظر باشند و دیگران اهل عمل (که بنده با این موافق نیستم)، باز هم در مجموعه‌ی کار گروهی معماران هر جامعه، هم به نظر پرداخته شده است و هم به عمل؛ منتها باید میان نظر و عمل پیوند ایجاد کرد.

**در حالی که کتب مرجع معماری در نظام آموزش موجود، غالباً با پیروی از مکتب پوزیتیویسم، به ارائه‌ی ملاک‌ها و پارامترهای مشخص پیرامون بنا و ویژگی‌های کیفی و کمی آن می‌پردازد، مطالعه‌ی کتبی با رویکردهای پدیدارشناسانه و انضمامی (و نه انتزاعی)، مانند آثار نوربرگ-شولتس، که به جای ارائه‌ی «تعریف»، به «توصیف» بنا و تلاش در درک معنای آن می‌پردازند چه سودی دارد و به چه کار می‌آید؟**

پرسش شما متضمن داوری‌ای است که بنده به همه‌ی جوانب آن وارد نمی‌شوم؛ شاید از این جهت که همه‌ی آن را درست درک نمی‌کنم. بنده پرسش را چنین تقریر می‌کنم: «پرداختن کسانی چون نوربرگ-شولتس به معماری، به نحوی که از ظاهر آثار به معنای آن پی می‌برند، به چه کار می‌آید؟» معنا از نظر نوربرگ-شولتس عبارت است از «پیوند» اثر معماری با فرهنگی که آن اثر در آن پدید آمده است؛ با نوع تلاش انسان برای یافتن پایگاه در هستی در هر زمان و هر مکان. از نظر او، هیچ اثر معماری در هیچ زمانی فاقد این پیوند یا معنا نیست. فایده‌ی مهم این گونه‌ی اعتنا به معماری این است که اهمیت فرهنگ و دغدغه‌ی وجودی انسان را در معماری نشان می‌دهد. اگر انسان‌ها، از جمله معماران، بدانند که معماری ماندنی خواهد ناخواه پیوندی با فرهنگ و با جستجوهای وجودی انسان دارد، به اهمیت وجودی خود در جهان پی می‌برند و در طرح‌انداختن و ساختن، به جنبه‌های ژرف انسان‌ها توجه می‌کنند. چنین معمارانی می‌دانند که حق ندارند برای انسان‌ها، صدها انسانی که با تن و روان و جانیشان و در همه‌ی زندگیشان در طی زمان در معرض اثر آنان قرار می‌گیرند، اثری پدید آورند که فقط برآمده از خواسته‌ی شخصی آنان و اراده‌ی هنرمندانه یا فناوری‌شان باشد. برای آنان، پدید آوردن اثری دل‌خواهی که فقط میل به خلاقیتشان را ارضا کند یا آنان را به جاه و شهرت برساند مایه‌ی ننگ است.

**با وجود خلق آثار عظیم در معماری غرب که موجب تحیر و شیفتگی بسیاری از اساتید و دانشجویان معماری در کشورمان، از بیش از نیم‌قرن گذشته تاکنون شده است، وجود چه مشکلات و مسائلی در معماری و شهرسازی مدرن غرب سبب پیدایش نگاه‌های انتقادی به آن و تألیف آثاری چون «معماری و راز جاودانگی» و «معماری، اختیار یا سرنوشت» گردیده است؟**

به نظر بنده، مشکل مشترک در همه‌ی حیطه‌های زندگی انسان در روزگار ما پریشانی است. این پریشانی از جزءنگری برمی‌خیزد. جزءنگری مشکل اصلی انسان در روزگار ماست. جزءنگری در حقیقت شرک است و شاید مشکل اصلی شرک همین جزءنگری باشد. جزءنگری انسان را از کل واحد جهان، در مقیاس‌های گوناگونش، غافل می‌کند؛ او را دچار تفرقه می‌کند. تفرقه در ذهن و دل آدمی را پریشان‌خاطر می‌کند و جسم و جان او را می‌آزارد. انسان پریشان‌خاطر معماری پریشان و نامنسجم پدید می‌آورد؛ معماری‌ای که نه با خدا نسبتی دارد و نه با جهان و طبیعت و نه با درون آدمی و نه حتی با زندگی دنیوی او. این وضع روزگار ما در زندگی و در معماری و

**مطالعات نظری پیرامون معماری - اعم از تاریخ معماری، فلسفه‌ی معماری، و... چه نقشی در انجام فعالیت‌های عینی و عملی یک معمار دارد؟**

معماری، برخلاف آنچه در بدایت امر تصور می‌شود، بیشتر جمعی است تا فردی. بنابراین، سخن گفتن از اهمیت نظر نباید به اهمیت آن برای «یک معمار» ختم شود؛ بلکه باید افزون بر این، از اهمیت نظر در جامعه‌ی پدیدآورنده‌ی معماری و جامعه‌ای که معماری در آن پدید می‌آید نیز سخن گفت. اما اگر بخواهیم فقط درباره‌ی شخص معمار و جایگاه و اهمیت نظر در فعالیت‌های عینی و عملی او سخن بگوییم می‌توانم عرض کنم: همه می‌دانند که انسان موجودی اندیشمند است. آیا شگفت نیست که معماران عمل زده این حقیقت را، ظاهراً به نفع جنبه‌های عملی معماری، از یاد می‌برند؟ حقیقت این است که حتی معماران عمل‌گرا نیز می‌اندیشند؛ اما اندیشیدن، مانند دیگر کارهای آدمی، نیاز به پروردن دارد. انسان‌هایی که بیشتر می‌اندیشند و بیشتر اهل تأمل‌اند، قوه‌ی اندیشیدنشان ورزیده‌تر است؛ گرفتار ظواهر نمی‌شوند و از قشر فراتر می‌روند. معمارانی هم که از اندیشیدن و تأمل کردن می‌گریزند، باز می‌اندیشند؛ اما در قشر و سطح فرومی‌مانند. دست‌طراح و سازنده تابع ذهن اوست؛ تابع طرز-نگرش او به جهان است. معمارانی که اهل نظرند ناگزیر عمیق‌ترند و نگاهی نافذتر به جهان دارند و کمتر گرفتار قشریگری می‌شوند. شاید مشکل از آنجاست که می‌پنداریم هرکه به نظر پرداخت، ناگزیر از عمل معماری دور می‌شود و کسانی که نظر در معماری روی می‌آورند که از عمل معماری عاجزند. این سخن تحویل موضوعی کلی به مصداق‌های جاری آن و، در حقیقت، نوعی مغالطه است. حتی اگر همه‌ی اهل نظر معماری در عمل ضعیف باشند، دلیل بر این نیست که نظر کردن موجب ضعف عمل می‌شود. اگر چنین باشد، مشکل در جای دیگری است، که اکنون مجال پرداختن به آن نیست. اگر مجال بود، بنده نظر خود را در این باره نیز به عرض خواهیم رساند. اگر به معماری به منزله‌ی امری جمععی بنگریم، حتی اگر قابل به این باشیم که آنان که اهل نظرند عاملانی خوب نیستند و برعکس، در مجموعه‌ی کار جمعی هم به نظر پرداخته‌ایم و هم به عمل. به



در همهی شئون است. دعوت صاحبان آن دو کتاب دعوت به کل‌نگری و به انسجام است؛ اگرچه خود به این تصریح نکرده باشند. انسان، حتی اهل دنیا و اهل غفلت، پیش از روزگار مدرن، از چنین انسجامی، در حدی که در این دنیا ممکن است، کمابیش برخوردار بود. امثال الکساندر و کرییر از انسان روزگار ما می‌خواهند که به توانایی‌های خود در ساختن جهانی منسجم برای زندگی آرام توجه کنند؛ توانایی‌هایی که در طی هزاران سال زندگی انسان بر روی کره‌ی خاکی تا پیش از گسیختگی ناشی از مدرنیسم، در انواع ساخته‌های او، از جمله معماری، در همه جای جهان به ظهور رسیده بود.

**اگر چه کتب و آثار انتقادی نسبت به معماری و شهرسازی مدرن، وجوهی از فرهنگ و تمدن مدرن را مورد نکوهش قرار می‌دهند، اما غالباً به آرمان‌های مدرن پایبند و تقویت‌کننده‌ی آن هستند. با این وجود مطالعه این دست آثار باید با چه ملاحظاتی همراه باشد؟**

ما عادت کرده‌ایم که به آثار اهل نظر به چشم ایدئولوژی بنگریم و همه‌ی آن‌ها را تأیید یا همه‌شان را رد کنیم. این روشی نادرست است. در خواندن آثار الکساندر یا کرییر یا دیگر اندیشمندان، باید جان سخن آنان را درک کنیم. باید مغز را برداریم و پوست را بگذاریم. لئون کرییر، مانند برخی دیگر از منتقدان مدرنیسم، آشکارا معتقد است که مدرنیسم در هنر و معماری به آرمان‌های مدرنیته خیانت کرده است. مدرنیسم مکتبی مسلط در معماری سده‌ی بیستم بود؛ اما مدرنیته فرهنگ مسلط روزگار ماست که پیوسته خود را می‌پالاید و باز می‌سازد. از نظر کرییر، آرمان‌های مدرنیته بر ضد سنت نیست؛ بلکه مدرنیسم مدرنیته را تصرف و آن را مسخ کرده و مهر ضدیت با سنت را بر پیشانی مدرنیته زده است. کرییر با آرمان‌های مدرنیته به جنگ با مدرنیسم برخاسته است. بنده می‌کوشم این خوش‌بینی او را درک کنم و مطمئنم که این خوش‌بینی فایده‌های نظری و عملی دارد؛ اما نمی‌توانم با او در این موضع همراه شوم. به گمانم، مدرنیته مادر مدرنیسم است و همواره چنین فرزندی می‌زاید. هرچند که می‌پذیرم که روزگار ما، که به تعبیری روزگار پس از جنبش مدرن در معماری است، از جهات بسیاری بر روزگار سلطه‌ی مدرنیسم در معماری برتری دارد. چون صلاحیت ورود در این بحث را ندارم، بگذارید ادامه ندهم.

**با توجه به اینکه ما در آثار حکمی و معنوی باقی‌مانده از تمدن ایرانی-اسلامی، آثار مستقل چندانی در زمینه‌ی معماری و شهرسازی یافت نمی‌کنیم، آیا لزوم تدوین آثاری به منظور تشریح و توضیح این مکتب و نشان‌دادن وجوه عرفانی و معنوی معماری و شهرسازی در دوره‌های گذشته وجود ندارد؟ اگر پاسخ مثبت است این**

امر چگونه ممکن است؟ آیا چنین آثاری می‌توانند جایگزین آثار انتقادی غربی برای آشنایی اساتید و دانشجویان با حقیقت معماری و شهرسازی مدرن شوند؟ آری، در فرهنگ ما آثار مستقل درباره‌ی معماری و شهر نادر یا معدوم است؛ اما چرا ما این را عیب می‌شماریم؟ خطا اینجاست. این خطا از اینجا برمی‌خیزد که می‌خواهیم با معیارهای امروزی به بررسی فرهنگ گذشته‌مان، یا تمدن ایرانی-اسلامی بپردازیم. باید توجه کرد که فرهنگ ما فرهنگی کل‌نگر است. در این فرهنگ، اساساً نباید به معماری و شهر، که با همه‌ی حیات آدمی پیوسته است، مستقلاً سخن گفت. بنده قصد ندارم که همه‌ی فرهنگمان را یکسره تمجید کنم؛ اما معتقدم که در این فرهنگ، در آنچه در این فرهنگ بلید آمده است، سخن درباره‌ی هنر و معماری و شهر و حتی بنیادهای نظری آن‌ها بسیار است. می‌توانم صدها نمونه از متون کهن به شما نشان دهم تا همگان حقانیت این ادعا را بپذیرند. مهم این است که این سخنان محدود به آثار عرفانی، آن هم عرفان نظری نیست؛ در کتاب‌های مقامات اولیا، عرفان عملی، فلسفه، تاریخ، ادبیات، علوم، طب، کشاورزی، کمابیش در همه‌ی حوزه‌ها، اندیشه‌ها و مضامین بسیاری درباره‌ی هنر و معماری و شهر یافت می‌شود. آنچه را درباره‌ی بنیادهای نظری در این منابع می‌یابیم می‌توانیم به دو نحو به کار ببریم: یکی برای شناختن گذشته‌ی اندیشه و زندگی و معماری در فرهنگمان؛ دیگری به منزله‌ی دست‌مایه‌هایی برای پرداختن نظریه‌های تازه در هنر و معماری — نظریه‌هایی نو و، در همان حال، برآمده از فرهنگ دینی و بومی.

**دو نگاه**  
امثال الکساندر و کرییر از انسان روزگار ما می‌خواهند که به توانایی‌های خود در ساختن جهانی منسجم برای زندگی آرام توجه کنند؛ توانایی‌هایی که در طی هزاران سال زندگی انسان بر روی کره‌ی خاکی تا پیش از گسیختگی ناشی از مدرنیسم، در انواع ساخته‌های او، از جمله معماری، در همه جای جهان به ظهور رسیده بود